

بادهای تند تاریخ (3)

(به مناسبت 25 امین سالگرد فروپاشی دیوار برلین و...)

کریم قصیم

سقوط هونکر و دیگر خشکمغزها ... چرخش دربالا

بعد از ظهر روز 18 ام اکتبر 89 ، حوالی ساعت 2 ، خبرگزاری جمهوری دموکراتیک آلمان گزارش داد که در نشست کمیته مرکزی ، اربیش هونکر دبیرکل حزب واحد سوسیالیستی و رئیس کشور، استعفاي خود را تقدیم کرده و از کلیه مقامهای خود کنار رفته است. همراه او گوتتر میتاگ، یوآخیم هرمان ، مسئولان اقتصاد و تبلیغات نیز پستهای خود را از دست داده و از دفتر سیاسی حزب اخراج شده اند. کمیته مرکزی اگون کرنس (53 ساله) را به عنوان دبیرکل جدید انتخاب کرده است.

چند روز بعد در جلسه 24 اکتبر مجلس خلق، دبیرکل جدید حزب با اکثریت آراء به عنوان ریاست کشور برگزیده می شود و - مانند هونکر - مقام ریاست شورای دفاع ملی را نیز به عهده می گیرد. وی در اصل جزء جناح سخت سربه شمار می رفت ولی اکنون ، در اولین سخنرانی رسمی خود از رادیو تلویزیون رسمی به مشکلات جاری کشور اشاره و اعلام می کند که با انتخاب او یک روند «چرخش» در سیاست و اقتصاد کشور در دستور قرار خواهد گرفت. وی بلافاصله خبر ایجاد تسهیلاتی جهت خروج قانونی شهروندان از کشور را به آگاهی عموم می رساند و قول می دهد که قانون جدید مسأله آزادی مسافرت را با توجه به مصالح کشور فیصله خواد داد. وی همچنین انجام یک سلسله تغییرات در رأس حزب را الزامی می شمارد و اعلام می کند که به زودی « برنامه عمل » تازه ای از طرف حزب در دستور کار قرار خواهد گرفت. (22)

4 نوامبر 89 : بزرگترین تظاهرات آزاد طول تاریخ آلمان دموکراتیک در میدان الکساندر برلین شرقی برپا می شود. این اجتماع عظیم به دعوت تنی چند از نویسندگان محبوب کشور، از جمله خانم کریستا ولف و آقای اشتفاین هایم ، با اجازه رسمی وزارت داخله ، حول درخواستهای اصلی انتخابات آزاد، آزادیهای دموکراتیک و لغو انحصار قدرت حزب برگزار می گردد. به گفته خبرگزاریها ، بیش از یک میلیون نفر در این روز در راهپیمائی و میتینگ سه ساعته برلین حضوری یابند. شعارهای اصلی عبارتند از:

- « تمام قدرت به خلق نه به SED » ،
- « انتخابات تازه برای راه تازه » ،
- « ما خلق هستیم - شما بروید پی کارتان »
- « امنیت قانونی است که "امنیت کشوری" به وجود می آورد » - [این شعار با طعنه به اشتازی که نام رسمیش "امنیت کشوری" است تنظیم شده] ،
- سوسیالیسم آری، حزب واحد سوسیالیستی نه » ،
- « حقیقت پای به خیابان می گذارد و SED لنگ لنگان دنبالش » ،
- « پلورالیسم به جای سلطنت حزبی » ،
- « ما با تانک و کله بتونی مخالفیم » ،
- « آرایش نه ، اصلاحات واقعی » (23)

سخنرانان اصلی میتینگ ، کریستا ولف و اشتافان هایم ، هر دو از ضرورت تحوّل دموکراتیک و احیای قانون و آزادی درسوسیالیسم سخن می گویند. راهپیمائی طولانی و تظاهرات و برنامه نهائی ساعتها طول می کشد ولی در مجموع با آرامش و درشادمانی به انجام می رسد. رادیو- تلویزیون دولتی بدون خبر قبلی سراسر برنامه را پخش می کند و مفسّر گزارش را با این جمله به پایان می برد:

«خلق زبان خودش را یافته است.» این آخرین تظاهرات بزرگی است که نویسندگان و روشنفکران انقلابی و سوسیالیست برجسته کشور پشت تریبون سخنرانی آن قرار می گیرند. این آخرین تظاهرات عظیمی است که تحت لوای سوسیالیسم و آزادی برلین شرقی را غرق شور و شادی می کند و امید به استقلال و ترقی در عین حفظ شالوده های سوسیالیستی را بشارت می دهد. چند روز بعد کل روند تحول در جمهوری دموکراتیک آلمان وارد پیچ مخاطره آمیزی می شود.

7 نوامبر 89 : شورای وزیران کشور یکپارچه کنار می رود. اگون کرنس، رهبر جدید حزب و کشور، هانس مُد رو ، محبوبترین چهره اصلاح طلبان حزب را ، به عنوان نخست وزیر جدید پیشنهاد می کند. در جلسه کمیته مرکزی حزب طیّ روزهای 8 تا 9 نوامبر ، « برنامه عمل » اگون کرنس مورد تصویب قرار می گیرد. در همین نشست دفتر سیاسی جدید حزب با ترکیبی تازه و کم شمارتر از سابق انتخاب می شود. کرنس و مُدرو (دبیر اول حوزه حزبی درسدن) به عضویت دفتر سیاسی ارتقاء می یابند. کمیته مرکزی تصمیمات تازه ای در زمینه اصلاحات ، به

ویژه درامر آزادی سفر به خارج اتخاذ می کند. از آن جا که خروج از کشور در ابعاد وسیع همچنان ادامه دارد ، بحث دور این مسأله می چرخد که اگر سفر به خارج کاملاً آزاد شود چه بسا فشار مردم برای رفتن و ترک تابعیت فرو نشیند و مردم از ترک خانه و کاشانه منصرف نشوند. سرانجام در همین راستا تصمیمی می گیرند و کار را یکسره می کنند.

"بمب سیاسی" و ... تحولات بعدی!

9 نوامبر 89 : غروب این روز یک کنفرانس مطبوعاتی جریان دارد و گوئتر شابووسکی ، دبیر اول حوزه برلین ، به پرسشهای خبرنگاران راجع به وضع و وقایع جاری پاسخ می دهد. در وسط مصاحبه ، ناگهان او از حضار معذرت خواسته و پس از مطالعه متنی که همان جا به دستش داده اند ، آن را برای حضار باز می خواند. متن یک تصویبنامه است و طی آن دولت به طور رسمی اعلام کرده که

از نیمه شب همان روز حق آزادی سفر بدون هیچ گونه پروانه و تقاضا ، برای کلتّه شهروندان آلمان شرقی تأمین است! شابووسکی در پاسخ به پرسش خبرنگاری که می پرسد **آیا دیوار برلین هم شامل این تصویب نامه هست یا نه می گویت: آری!**

به قول یکی از حضار "بمب سیاسی منفجر می شود". ولوله ای برمی خیزد و انبوده خبرنگاران حاضر به سمت تلفنها و تلکسها هجوم می برند. از نیمه شب 9 نوامبر نیز هجوم مردم آلمان شرقی به مرزها در ابعاد میلیونی صورت می گیرد. شور و شغف و جشن و پایکوبی آلمانیها - در دوطرف دیوار گشوده - حد و مرز نمی شناسد. در پی 28 سال کنترل شدید و مرگبار ، پرده آهنین باز شده بود و تردد آزاد و آن طرف ، برلین غربی در دسترس همه. شهرآرزوهای تلویزیونی و ... اشتیاقی که 28 سال با قطع و ممنوعیت سفر، دروغ بافیهای تبلیغاتی و وارونه نمائی پدیده های روزمره، همچون آتشی زیر خاکستر ، ناگهان در آن نیمه شب شعله به آسمان کشیده بود. . .

طرف دوسه روز نخست ، دو میلیون نفر از مرز می گذرند و بعد از سلام و علیک و روبوسی و ابراز شادمانی یک راست می روند به شعب بانکهای غربی و «نفری صد مارک خوش آمدی» اعلام شده را نقد می کنند و راه می افتند به تماشای شهرعجایب : شهرشلوغ از نور و زرق و برق و معازره های سرشار از اجناس رنگا رنگ ... شهر خاطره ها و خورد و نوش و خرید و ... والبتّه: مقایسه با وضع خویش! درهمین روزهاست که ناگهان بحث و شعار خفته ای که همه قدرتهای جهانی و اروپائی اندیشناک سر بلند کردن آن بودند، به گونه ای انفجاری فضای تظاهرات میلیونی شرق و جشن فروپاشی دیوار و دیدارهای پراشتیاق آلمانیها را تسخیر می کند: « وحدت مجدد!» (24)

مجله اشپیگل درباره همین چرخش و پیامدهای آن ، مصاحبه مهمی با پروفیسورگریگ (Graig) ، مهمترین کارشناس مسائل آلمان در ایالات متحده آمریکا ، انجام می دهد که به لحاظ دقت نظر و مسائل مهمی که مطرح می شود چکیده آن را در این جا می آوریم :

« گریگ : دولتهای غربی هنوز درست و حسابی به عواقب اتحاد مجدد آلمان فکر نکرده اند. ... وقوع اتحاد دو آلمان و یکی شدن دو دولت آلمانی ، تکانهنده ترین تغییری تحول در وضعیّت موجود بعد از جنگ جهانی دوم خواهد بود.

اشپیگل : کدام طرف باید اولین گام را بردارد؟

گریگ : اگر ما نجنیم ناگهان خواهیم دید که شورویها یک جانبه پا به میدان می گذارند و نسخه تازه ای از آن « یادداشت آلمان» سال 1952 را به همه طرفهای ذینفع در این ماجرا تحویل می دهند. آنها می توانند به شرط بی طرفی کشور تازه و متحد آلمان با خواست اتحاد موافقت کنند ... اما بی طرفی آلمان متحد و مفروض عواقب ناگواری برای امنیّت عمومی اروپا دربر خواهد داشت...

اشپیگل : دلایل نگرانی و ناراحتی موجود در باب اتحاد مجدد آلمان برمی گردد به تجربه های تاریخی تلخی که اروپا از زمان تشکیل رایش دوم (1871) به بعد از جانب یک دولت واحد ملی آلمانی متحمل شده است. به نظر شما هنوز این بیم و هراسها جنبه موجهی دارند؟

گریگ : از یاد بردن تجربه تاریخی پیوسته کار اشتباهی است ... اگر آلمان متحدی صورت واقع پیدا کند ، رفته رفته در چنین کشوری طرز فکر تازه ای به وجود می آید. احساس فخر و غرور بالا می گیرد و خیالات و تصوّراتی تازه از آن چه آلمانیها هستند و نقشی که باید در اروپا به عهده گیرند و ... خلاصه دیریا زود یکی پیدا می شود و فیلش یاد هندوستان می کند و مسأله سرزمینهای ازدست رفته و ... آن وقت تمام این قسم و آیه های کنونی آلمانیها هیچ چیزی را درده سال بعد ضمانت نخواهد کرد.

اشپیگل : برای جلوگیری از سیادت و سلطه آلمان بر اروپا ، قدرتهای چهارگانه چه کاری می توانند صورت دهند؟ گریگ : آنها می توانند برای وحدت آلمان فرمول دیگری پیدا کنند. به جای « اتحاد مجدد» ، نوعی کنفدراسیون از دو کشور آلمانی قائم به خویش ، که دو نوع نظام سیاسی با ساختارهای دموکراتیک دارا باشد. با این طرح ،

ترس و نگرانی از یک آلمان متحد - که ابعاد و قدرتش برای اروپا خیلی بزرگ و هراسناک می نماید - تا حدودی از بین می رود.» (25)

اما یک حرکت تازه برخاسته شتاب می گیرد و روندی ناسیونالیستی، همچون تندبادی کوبنده، همه امکانات و چشم اندازهای متصور را در خود فرو می برد.

در هفته آخر نوامبر شعارها و پلاکاردهای «Wiedervereinigung» وحدت مجدد «هم ناگهان مثل قارچ از زمین بیرون می زنند. به خصوص در تظاهرات روزهای دوشنبه در لایپزیک، رفته رفته جریانهای اولیه اعتراض و مبارزه برای دموکراسی متوجه می شوند حرکت و خواست تازه ای صفوف تظاهرکنندگان را تحت تأثیر قرار می دهد و شعارها و پرچمهای متفاوتی بیشتر بر دوشها حمل می شوند. «امدادهای غیبی»... و حتی نفوایشتهای «حزب جمهوری» آلمان فدرال با پلاکاردها، اوراق و عکسهای حزبی خود، به شرق روی می آورند و در تظاهرات شهرهای آن جا شرکت می کنند و همراه آنها هرروز صدها هزار شعار و اوراق تبلیغاتی و پرچمهای کوچک و غیره در ملاء عام پخش می شود. تلویزیون و رسانه های دیگر آلمان فدرال هم انگار خط را گرفته اند و مسیر تبلیغات جاری توده پسند شده: تهیج و ترویج شعار «وحدت» و... فریاد قدیمی «آلمان، وطن متحد»!

روشنفکران و هنرمندان و اهل قلم جمهوری دموکراتیک آلمان، که ازپیش نیز اندیشناک انحراف درپیکار آزادی بودند، به سرعت خطر را احساس می کنند و می فهمند که ماری خوش خط و خال درآستین جنبش افتاده است: «راه حل»ی که درچشم توده های بحراندیده و بغض کرده آن جا مشگل گشای عام و دواي هر درد جلوه می کند، ولی به قطع شاهرگهای سیاسی و اقتصادی آلمان شرقی منجر می شود و پایان تجربه جمهوری دموکراتیک آلمان. خطی که آشکارا خواستار انحلال نهائی آن کشور دردستگاه هاضمه اقتصاد آلمان فدرال است و اصرار ادا دارد شکست الگوی بحراندیده استالینی را به طورکلی به عنوان شکست سوسیالیسم معرفی کند. 26 نوامبر: دراین روز آخرین تلاش روشنفکران آلمان شرقی به صورت یک فراخوان، تحت عنوان «برای حفظ کشورمان»، خطاب به مردم کشور انتشارمی یابد:

«کشور ما دربحران عمیقی گیر کرده است. دیگر نه می شود و نه می خواهیم چون گذشته زندگی کنیم. رهبری حزب واحد با تفرعن و خودسری بر مردم و نمایندگانشان تسلط یافته، با کبر و غرور فرمان رانده و شالوده های استالینی تمام پهنه های زندگی را فراچنگ خود آورده بود. اما مردم ما با تظاهرات وسیع و بدون توسل به قهر فرآیند تجدید حیات انقلابی را، که با شتابی حیرت انگیز جریان دارد، به آنها (بالائنها) تحمیل کردند. اکنون خروج ازبحران از راهها و امکانات مختلف قابل تحقق است و ما برای گزینش راه وقت چندانی نداریم. یا عرضه داریم و روی حفظ استقلال و ویژگیهای جمهوری دموکراتیک آلمان پافشاری می کنیم... یا همگی به ناگزیر شاهد آن خواهیم بود که به واسطه اضطراب اقتصادی و قید و شرطهایی که محافل صاحب نفوذ اقتصاد و سیاست درآلمان فدرال به نام کمک به کشورمان تحمیل می کنند، ارزشها و ثروت مادی و معنوی ما یکسره به یغما می رود و در پی آن، دیریا زود جمهوری دموکراتیک آلمان توسط جمهوری فدرال آلمان بلعیده می شود. بیايد راه نخست را درپیش گیریم. هنوز این امکان وجود دارد که با حقوق مساوی و درخشن همجواری با همه کشورهای اروپا، یک بدیل سوسیالیستی، دربرابر جمهوری فدرال به پا کنیم. هنوز می توانیم به آرمانهای بشردوستانه و ضد فاشیستی خود افتدء کنیم. آرمانهایی که زمانی مبدأ حرکت ما بودند. از همه شهروندان زن و مردی که در بیم و امید مذکور با ما احساس مشترک دارند می خواهیم با امضای خود به این فراخوان بپیوندند. اولین امضاها: فرانک بایر(کارگردان)، گوتس برگر(وکیل دعاوی)، فولکر براون (نویسنده)، تامارا دانس (آوازه خوان)، زیگهارد گیل (نقاش)، اشتفاین هایم (نویسنده)، اووه بهاین (نویسنده)، دیتر کلاین (جامعه شناس)، سیاستیان فلوگبایل (فیزیکدان)، فردریک شولمر(کشیش نواندیش) و...» (26)

بلافاصله روشنفکران و نویسندگان نامدار آلمان غربی نیز با بیانیه متقابلی، زیرعنوان «موافق حفظ کشورتان و حفظ کشورما»، به ندای استقلال طلبانه آنها پاسخ مثبت می دهند و از کوششهای مداوم روشنفکران آلمان شرقی جهت ساختمان آزاد و مستقل کشور خود حمایت می کنند. ولی فشار بولدورز به راه افتاده بسیار سنگین تر از این فراخوانهاست. انحصارات بزرگ آلمان فدرال و همه محافل سیاسی تراز اول این کشور با تمام قوا شیپور «وحدت آلمان» را به صدا درآورده و جنبش بزرگی از مردم بحراندیده درآلمان شرقی تحت تسلط همین شعار به راه افتاده است...

2 و 3 دسامبر: در ملاقات سران دو ابرقدرت درسواحل مالتا، دوطرف دررابطه با «مسأله آلمان» به امکانات نهفته در «پروسه هلسینکی» توجه می دهند و ازخاتمه جنگ سرد و طرح همگرایی و پیوستگی اروپائی سخن می گویند. روز بعد جیمز بیکر، وزیر امور خارجه آمریکا، دقیقتر توضیح می دهد و به حقوق و وظایف متفقین در این مورد اشاره می کند.

3 تا 6 دسامبر: روز 3 دسامبر مجموعه رهبری "حزب واحد سوسیالیستی"، زیر فشار پایه حزبی و امواج مخالفت مردم، بالاخره تصمیم به استعفای جمعی می گیرد. کمیته مرکزی و دفترسیاسی و دبیرکل حزب همه کنار می روند. پیش ازاستعفای جمعی، کمیته مرکزی رهبران رده اول حزب و دولت را از حزب اخراج می کند.

برای اولین بار در اروپای شرقی یک حزب حاکم بدون سر می شود، درحالی که دولت همچنان اداره کشور را در دست دارد. تنها نشانه اقتداری که در سطح رسمی از حزب باقی می ماند عبارتست از شخص هانس مدرو نخست وزیر اصلاح طلب و کابینه وی. در درون حزب کمیسیونی از خوشنام ترین اصلاح طلبان گرد هم می آیند و قرار می شود تا نیمه دسامبر یک کنگره فوق العاده تشکیل شود و تکلیف حزب را روشن کند. سه روز بعد ، اکنون کرنس مقام ریاست جمهوری را نیز پس می دهد و از تمام مناصب خود کناره گیری می کند . با سقوط اضطراری تمامی کادرهای قدیمی رهبری ، در تمام سطوح حاکمیت خلاء قدرت ایجاد می شود. دور تازه ای از فعل و انفعالات پیچیده و تو درتوی سیاسی آغاز می گردد.

چرخش دریائین و چیرگی وحدت طلبی

در طول ماه نوامبر و پس از باز شدن مرزها و عبور و رفت و آمد میلیونها نفر به غرب و ... تحولات تازه و مهمی در اعماق روحیه آلمانیهای «شرقی» به وقوع پیوست. بیم و هراس از سازمان امنیت رخت بریست و جمعیت فراینده ای از اهالی کشور آزادی تصمیم و سفر را تجربه کرد و توانست به نیمه بزرگتر و بسیار ثروتمندتر سرزمین آلمان سری بزند و به هرکجا که مایل است برود و به دور از تبلیغاتی که چهل سال تمام افق دیدگاهش را هدایت کرده بود، خود(عجولانه) به سیاحت و داوری حیات خویش بنشیند، البته با تمام کوتاه بینها ، جذبه ها و جنبه های فریبنده و ضریب خوش بینی ناشی از هیجان شرایط وقت. استقبال عاطفی و شور و شعفی که در هفته های نخست فروپاشی دیوار و باز شدن مرزها حد و مرزی نمی شناخت و نیز دستامده های دریافت مادی و... به سرعت آن «تصویر خصم» را که چهارده به گوشیشان خوانده بودند یکسره از ذهنیت جمعی مردمان شرق زدود. در آن غوغایی که گوش فلک را کرمی کرد ، توده مردم به تجزیه و تحلیل، حساب و کتاب اقتصاد سیاسی، تضاد کاروسرمایه، استثمار و انباشت ارزش اضافی و ... اعتنائی نداشتند. مارک آلمان غربی بیشتر از آن مارک تبلیغاتی «امپریالیسم و میلیتاریسم آلمان» کار برد داشت. جاذبه اش نقد ، قابل تماشا و روزانه پیش روی توده های کمبود زده و دروغ شنیده بود. چهل سال پشت مرزهای بسته و 28 سال در پس «پرده آهنین» به صفحه تلویزیونهای رنگین و زرق و برق غرب چشم دوخته بودند و برغم تمام تحلیلهای و تئوریهایی حسرت به دلشان مانده بود که به آن طرف روند و خود از نزدیک تجربه کنند. و حالا این عقده سرباز کرده بود. در ظرف چند هفته اکثریت قریب به اتفاق اهالی آلمان شرقی ، فارغ از ترس و واهمه از «اشتازی» ، به غرب شتافتند و به آرزوی دیرینه خود رسیدند. نتیجه از پیش معلوم بود. نه تنها آن خصم قدیمی رنگ باخت بلکه ، از آن مهتر، دنیای ذهنیشان بهم ریخت و آتشی از زیر خاکستر زبانه کشید. سفر به آن سو سهل و ساده همراه با درآمد: عبور از مرزهای گشوده، اول ماچ و بوسه و شادمانی دیدار و بعد، مراجعه به نزدیکترین باجه بانک و دریافت اسکناس صد مارکی «خوشامدی»! سپس گشتی در شهر و گردشی در سوپرمارکتهای لبریز از کالا و خوراکی و ... و بی وقفه آن وضع و ثروت را با سطح پائین دارائی و محدودیت شدید کالائی زندگی خودشان مقایسه کردن و به طور عام این حرف و حسرت درونی به جانیشان افتاده بود: آنها هم مثل ما آلمانی اند. چرا در غرب همه چیز هست و آن جا در شرق نه؟... وقتی به خانه های خود برگشتند دیگران آدمهای قبلی نبودند. حال یکسره سؤال و حسرت ، و عصبی و خشمگین بودند. دنبال مسئول و مقصر این تفاوت و تبعیض می گشتند....

انفجار شعار "ما یک خلق هستیم"

در همین هفته ها اتفاقات دیگری هم در خود جامعه آلمان شرقی رخ داده بود. با استعفای جمعی رأس حزب و دستگاه امنیت ، تحول تمام نشده بود. تازه تشکیل کمیته های شهروندی در شهرها، سیل خبرنگاران و هجوم رسانه های جمعی آلمانی و بین المللی غلغله ای به پا کرده بود. بحث روز ، پیش از هر چیز صحبت از سبک زندگی ، قصرها و خانه های آشکار و پنهان رهبری معزول و امکانات لوکس و تزئینات ، ماشینها و فروشگاههای مخصوص و... حتی گزارش یخچالهای پر از خوراکی سران در رسانه ها چاپ و پخش می شد. حالا نقد تبعیض و تفاوت آشکار زندگی مردم و رهبران، تضاد میان گفتار و کردار سران حزب و دولت چهل ساله در «سوسیالیسم واقعا موجود» بحث داغ روز شده بود. صبح تا شب جنبه هایی تکانه دهنده از واقعیتهای تلخ افشاء می شد و توده های مردم زحمتکش را که در راه «ساختمان سوسیالیسم» با صف و و کمبود کالا و سطح بسیار نازل معاش را تحمل کرده بودند به تعجب و خشم دچار می کرد. دیگر این نتیجه گیری به احساس و دریافت عمومی تبدیل شد که به جای برابری و مساوات، همانا تبعیض و نابرابری فزاینده بر حیات چهل ساله کشور حاکم بوده است. آن چه را که پیش از آن بعضاً از طریق « تبلیغات و دروغهای امپریالیستی» شنیده بودند ، حالا با چشم می دیدند و با از گزارشهای مربوطه در رسانه های خودشان مطلع می شدند. جریان رسانه ای « افشاء کن افشاء کن » بالا گرفته ، دستگاههای تبلیغاتی غرب هم شب و روز جهت «اطلاع رسانی» سنگ تمام می گذاشتند.

خیلی زود، جنبشی که برای کسب آزادی، شأن انسانی و آزادیهای دموکراتیک و نیز مبارزه با ترس و کنترل و نظارت مداوم امنیتی پا گرفته بود، در همان اولین هفته های تجربه آزادی، به افسون و انگیزه تند دیگری مبتلا شد. توده های منقلب شده، با خشمی فزاینده، نه تنها سازمان امنیت و حزب حاکم را - که آس و اساس جمهوری و کشور خود را زیر سؤال کشید و به نفی مطلق سیستم فرو غلطید. پشت این نوع نفی و نگاه هم به انبوهی قوای اقتصادی و مالی آلمان غربی گرم می شد و حمایت «امدادهای غیبی» برخوردار. همه این مولفه ها در شعار و جذبه «قانون اساسی آلمان فدرال» جمع شده بودند و مترصد الحاق آلمان شرقی به آلمان فدرال و کسب وحدت از طریق انضمام بودند!

بدینسان ناگهان آن آتش زیر خاکستر شعله کشید و آرزوی وحدت و یکپارچگی ملی آلمانی شعار عدالت خواهانه قبلی جنبش ("ما خلق هستیم") را فروبلعید و نیروی اجتماعیش را به شعاری آروزمندانه و ناسیونالیستی سپرد که پیوسته از آن طرف مرز - یعنی از غرب - زمزمه شده بود و اکنون در تظاهرات خیابانی شهرهای شرق سر به آسمان می کشید: «**ما یک خلق هستیم!**»

دیگر از سرود انترناسیونال و «نبرد آخرین» علیه بوروکراسی خبری نبود. مردم آلمان شرقی هم سرود قدیمی آلمان را می خواندند و فریاد می کشیدند: «آلمان، وطن متحد»، انگار می خواستند همان شوند که در آن سوی مرز به چشم دیده بودند، که هرچه دیده بیند دل کند یاد!

از این دوره به بعد دیگر هیچ دوربین و میکروفونی سراغ روشنفران، نویسندگان و کوشندگان فرهنگی و هنری آن کشور را نگرفت! جو خیابان محبوب رسانه های غرب شده بود. ضربه ای کاری به پیشگامان جنبش و آماج آنها - سوسیالیسم با چهره انسانی و دموکراسی - فرود آمد.

اصلاح طلبان حزب که، - در پی سقوط یکپارچه رهبری حزب/ و دولت و سازمان امنیت/ گمان می کردند نوبت آنها رسیده و برای سامان بخشیدن و نوسازی امور حزب و دولت کمر همت بسته بودند، حالا، خیلی زود ناکام و سرخورده پی بردند که «جنبش خیابان» به سمت غرب چرخیده، و در شرق خانه از پای بست فرو می ریزد.

دولت مستعجل

با استعفای کل دستگاه رهبری قبلی و - در پی آن - آغاز اخراج، تزلزل و ندانم کاری کادرهای میانی و پائین حزب / سازمان امنیت / و دیگر ارگانهای دولت در برلین و شهرهای دیگر، آشکارا یک خلاء قدرت به وجود آمد. بیم آن می رفت که به درازا کشیدن این وضع موجب آشفتگی و هرج و مرج و نهایتاً قهرآمیز شدن اوضاع و استقرار وضعی اضطرابی شود. تناسب قوای نظامی - سیاسی آلمان شرقی و موقعیت این کشور در مرکز اروپا و خط مقدم «پیمان ورشو» به هیچ وجه اجازه نمی داد چهارچوب امنیت اجتماعی و ارکان زندگی معمول داخل کشور از هم بپاشد و نظم اولیه جامعه از بین رود. هنوز نیروی 200 هزار نفری سازمان امنیت سازمانیافته و کارآمد باقی بود، هنوز یک ارتش 170 هزار نفری مجهز و ورزیده توان اقدام داشت، علاوه بر آن 380 هزار نیروی ارتش سرخ شوروی و تعداد کثیری از سنگین ترین سلاحها، به ویژه موشکهای هسته ای، در این کشور مستقر بودند. این درجه از غلظت نظامی هیچ هرج و مرج و ازهم گسیختگی را برنمی تابید. این واقعیت بر همه طرفها روشن و مبرهن بود. بی سبب نبود که هیچ یک از گروهها و جریانهای اپوزیسیون - چه پیش از تحولات اخیر و چه پس از بازشدن دیوار - هرگز کلمه ای در جهت مقابله قهرآمیز با رژیم حاکم بر زبان نیاورد. برعکس، پیوسته به حفظ شیوه مسالمت و پرهیز از خشونت دعوت می شد. هرگونه خلاء قدرت و نابودی اقتدار حاکمیت در این جا و آن جا به خودی خود قانونمندی خاصی را در پی داشت که بسیاری نتایج آن فرق عملی با قهرآمیز شدن عمده پیدا نمی کرد. به خصوص که دسته های فاشیستی هم در این و آن گوشه کشور پا می گرفتند، یا از آن طرف مرز مترصد فرصت برای مداخله بودند. ...

بدین ترتیب است که مسأله پرکردن خلاء حاکمیت، به سرعت به یک وظیفه سیاسی و مدنی عاجل و اضطراری تبدیل گردید. فشار واقعیتهای ناشی از این وضع باعث شد که گروهها و جریانهای مسئول اپوزیسیون در هر شهر و منطقه ای که حضور داشتند با شتاب دورهم جمع شوند و به منظور کمک به رتق و فتق امور بحرانی و جلوگیری از بروز آشفتگی مخاطره آمیز «**میزگرد**» تشکیل دهند.

در روز 7 دسامبر 89 یک میزگرد مرکزی، با شرکت نمایندگانی از دولت و با حضور تمامی گروههایی که تا آن موقع تشکیل شده بودند شروع به کار کرد. در نخستین نشست این میزگرد، حاضران توافق می کنند که یک قانون اساسی جدیدی برای مملکت تدوین شود و انتخابات آزاد در روز 6 مه سال بعد (1990) صورت گیرد. دولت هانس مدرو، فارغ از قوانین هنوز موجود، عملاً اصل آزادیهای شهروندی و دموکراتیک گروهها و کمیته های شهروندی [نوعی شوراهای] را می پذیرد و برغم دشواریهای ناشی از ادامه کار دستگاههای حزبی و امنیتی، در حد مقدرات خود به به تحقق این آزادیها امداد می رساند. ولی رفته رفته معلوم می شود که امواج توده ای ناشی از «چرخش درپائین» خط و مسیر دیگری را پیش گرفته و سخت فشار می آورد. نخست وزیر جدید که متوجه این

تغیرو تحول هست ، در مصاحبه ای با مجله اشپیگل به سوبه هایی از این واقعیت اشاره دارد و می گوشت با جلب همکاری اپوزیسیون راه حلی برای این معضل بجوید:

« س - این طور که معلوم است در کشور شما میان مردم و حکومت نوعی رقابت در گرفته است. اول مردم آزادی سفر می خواستند - مرزها باز شدند . بعد انتخابات آزاد خواستند - حزب قول برگزاری انتخابات داد. سپس لغو سلطه و هژمونی حزب (مندرج در ماده 1 قانون اساسی) را پیش کشیدند، - که حزب خواستشان را اجابت کرد و آن ماده را خط زد، اما حالا می شنویم که ندا سر می دهند " آلمان ، وطن متحد!" اصلاً شما تاب چنین پا به پا دودنی را دارید و در این مسابقه هیچ شانس بردی برای خودتان می بینید؟

ج - حق با شماست، یک چنین روالی وجود دارد. اما این حالت پا به پا حرکت کردن تنها در جمهوری دموکراتیک آلمان پیش نیامده ، در سایر کشورهای سوسیالیستی هم مشکل مشابهی به وجود آمده است. البته در این مسابقه حرکت و جنب و جوشی به پا شده و همه شرکت کنندگان سعی دارند اعتماد عمومی را جلب کنند. حالا باید کاری کنیم که رقیبان پی ببرند باید سرموعد همکاری کنند و مسئولیت قبول کنند.

س - یعنی می خواهید بگویند گاری حزب به گل مانده و حالا دیگران باید کمک کنند و چرخهای آن را از گل و شل بیرون کشند؟ راستی، به نظر شما ، علت این بیراهه رفتن آلمان شرقی چه بود؟ آیا این وضع ناشی از جوهر خود سیستم است یا این که وضعیت کنونی مختص یک بحران عارضی است؟

ج - نه ، صحبت از یک عارضه نیست. مسأله خیلی عمیق تراز این حرفهاست... اینها مشکلات و مسائلی هستند نهفته در شالوده های اجتماعی و خود سیستم اجتماعی ما . راه حل حول تغییر یک ماده قانون اساسی نمی چرخد ، صحبت بر سر یک طرح به کلی تازه است ... ما ناگزیریم ساختمان اقتصاد را طوری پیش ببریم که به سمت بازار و رقابت حرکت کند ...

س - دلتان می خواهد به قانون انتخاباتی که درست تھیّ دارید، ماده ای ضمیمه کنید که سهمیه ثابتی را برای حزب تأمین کند و ، مثل نمونه لهستان ، با این سهمیه نوعی حق آب و گل / ضمانت بقاء / برای حزبتان تأمین کنید؟

ج - البته من خیلی دلم می خواست چنین کاری امکانپذیر باشد، ولی اوضاع واقعی کشور طور دیگری است و باید ملاحظه شرایط واقعی را کرد...

س - پس بحث بر سر یک انتخابات عمومی ، با رأی آزاد ، مساوی و مخفی ، بدون سهمیه تضمین شده است؟

ج - دقیقاً همین اصول مد نظر ماست.» (27)

ادامه دارد

منابع و توضیحات

- 22 - جالب است که هم اصطلاح «برنامه عمل» و هم مضمون برنامه ای که وی در نشست بعدی کمیته مرکزی پیش می کشد در اساس شبیه برنامه عملی است که دوپچک و همکارانش در سال 1968 عنوان کرده بودند و آن زمان بسیار مورد استقبال و پشتیبانی توده های وسیع مردم چکسلواکی قرار گرفته بود. اما فرق عظیم و تعیین کننده این بود که دوپچک دروفاق با خواسته های توده ها بالا آمده و مورد اعتماد آنها بود ولی در آلمان شرقی سال 89 اکنون کرنس منتخب بالا بود و کمتر کسی به عنوان نواندیش و اصلاح طلب به وی اطمینان داشت و قبولش می کرد. کرنس به مثابه نوچه ارایش هونکر و دست پرورده استالینیستهای حزب شناخته می شد و می گفتند از «راه حل چینی» بهار گذشته در یک دفاع کرده بوده و مسئول انتخابات قلابی در ایالات کشور در ماه مه 89 بوده است. نتیجه : آمدن او زائیده بحران سخت سران بود و تسمه های حزب را سست کرد ولی رشته های گسسته اعتماد مردم را بازسازی نمود. همین تضاد به روند استهلاک اقتدار و نیز به زوال مقام وی شتاب بخشید.
- 23 - به نقل از اکثر روزنامه های مهم آلمان فدرال مورخ 5 نوامبر 89 (زود دوپچه سایتونگ، فرانکفورتر روندشاو ، ناگس سایتونگ و)
- 24 - باید توجه داشت که میان خواست « وحدت مجدد» و « وحدت » تفاوت زیادی است. اولی از جانب کسانی عنوان می شد که خواهان ایجاد کشور متحد آلمان به معنای وحدت مجدد سرزمینهای وسیع نقشه رایش سوم (دوره هیتلر) در مرزهای سال 1937 بودند. معنای عملی چنین خواستی بهم خوردن جغرافیای سیاسی و حقوقی بعد از جنگ جهانی دوم بود. مثلاً بخش غرب لهستان کنونی از این کشور جدا و مجدداً جزء آلمان متحد فرضی به شمار آید. این طرح از همان آغاز تأسیس کشور آلمان فدرال از جانب جناح راست احزاب این کشور عنوان شد و در سال 89-90 به شدت مورد تبلیغ واقع شد. ولی از جانب هیچکدام از قدرتهای ذیدخل در مسأله آلمان حمایت نشد.

اما خواست وحدت دو آلمان غربی و شرقی و یکپارچگی حقوقی این دو کشور در قانون اساسی آلمان فدرال مطرح بوده و درسالهای مورد بحث سرانجام به مثابه شعار و خواست اصلی تظاهرات مردم شرق آلمان محور تحولات سیاسی جنبش و دیپلماسی مربوط به مسأله آلمان قرار گرفت.

25 - اشپیگل ، شماره 46، سال 89 .

26 - به نقل از ماهنامه : Blätter für deutsche u.internationale Politik Nr.1-1990,

27 - اشپیگل ، شماره 4 دسامبر 89.

برخی لینکهای تصویری و کلیپهای تظاهرات مربوط به این بخش :

http://www.deutschlandradiokultur.de/wir-sind-ein-volk.1001.de.html?dram:article_id=155887

<https://www.google.de/search?site=img&tbm=isch&source=hp&biw=1366&bih=610&q=wir+sind+ein+volk+demos+1989&oq=wir>

https://www.youtube.com/watch?v=Mh5SE_7gWfE